

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

داکتر عباس آزادیان



زنان: مسایل، مشکلات و امکانات فصل پنجم

قسمت پنجم:

جایگاه زن در خانواده و مهاجرت

دلم گرفته است،

دلم گرفته است،

به ایوان میروم و انگشتانم را

بر پوست کشیده شب میکشم،

چراغهای رابطه تاریکند

فروغ فرخزاد- پرنده مردنی ست

تغییر جایگاه زن در خانواده

تغییر نقش زن و مرد در خانواده – به همراه تحول نقش اقتصادی خانواده و تغییر روابط والدین و کودکان – شاید مهمترین تغییری باشد که خانواده ها در مهاجرت با آن مواجه میشوند.

تغییر نقش زن و مرد تناقضها، درگیریها و موقعیتهای جدیدی را در خانواده ایجاد میکند که میتواند عواقب عمیقی داشته باشد. از طرف دیگر تغییرات نقش زن و مرد میتواند بعضی محدودیتهای رشد را از پیش پای زن و مرد بردارد و امکانات رشد و تحول جدیدی در اختیار زن و مرد خانواده قرار دهد.

به نظر میرسد که تغییر اساسی که خانواده‌ها در مهاجرت شاهد آن هستند دور شدن زن از چهارچوب محدود و بسته درون خانواده است. شرایط خاصی این دور شدن را ضروری میکند و طبیعتاً حضور اجتماعی آنها را بیشتر میکند.

۱- شرایط اقتصادی جدید و فشار امور اقتصادی بر خانواده‌ها را مجبور میکند که نقش فعالتر و مستقیم‌تری در کسب درآمد به عهده بگیرند. در مواردی این میتواند اولین تجربه کسب درآمد برای بعضی زنها باشد. این خروج از خانه حضور فیزیکی آنها را در خانواده کمتر میکند.

۲- خروج از خانه باعث میشود که زن به سرعت با مسائل و مشکلات از یک طرف و امکانات کشور جدید از طرف دیگر آشنا شود. شکی نیست که این آگاهی عواقب عمیق و اکثراً مثبتی در نقش زن در خانواده ایجاد میکند و در واقع باعث افزایش نقش او در خانواده میشود.

۳- از آنجایی که زنها - حتی در کشورهای جدید - نقش اولیه را در تربیت کودکان بازی میکنند ارتباط عمیق‌تری با کودکان خود دارند. و از آنجایی که کودکان به سرعت در جامعه جدید جا می‌افتند و زبان و از آن طریق فرهنگ کشور جدید را یاد می‌گیرند و می‌پذیرند، مادران با سرعت بیشتری نسبت به پدران در معرض فرهنگ کشور جدید قرار می‌گیرند و احتمالاً آنها را می‌پذیرند.

۴- در همین رابطه و از آنجایی که حتی در کشورهای غربی هنوز بسیاری از مادران نقش اساسی در خرید وسایل اولیه زندگی و تنظیم مسائل روزمره زندگی به عهده دارند، بسیاری از مادران ایرانی زمینه ارتباطی بیشتری با زنان و مادران دیگر پیدا میکنند. به طور اخص صحبت در مورد اینکه نیازهای مختلف خانواده را از کجا میشود تهیه کرد، اجناس ارزانتر را کجا میتوان پیدا کرد، مسائل و مشکلات مدرسه را چگونه میتوان حل کرد و غیره زمینه‌هایی طبیعی و منطقی برای ارتباط بیشتر زنان با هم می‌باشد. این ارتباطات در نهایت به جذب سریعتر زبان کشور جدید، آگاهی از قوانین و آشنایی بیشتر زنان (مادران) با فرهنگ کشور جدید منجر میشود.

۵- علی‌رغم این آشنایی سریعتر با فرهنگ کشورهای جدید، زنان عملاً نقش و مسئولیت حفظ فرهنگ مادری را هم به عهده می‌گیرند. بی‌جهت نیست که زبان اول فرد را "زبان مادری" نام نهاده‌اند

البته برای بسیاری از زنان این نقشها و مسئولیتها حالتی اجباری و تحمیلی دارد. تعداد قابل توجهی از مراجعان من زنان - مادرانی هستند که مسئولیت فرزندان خود را به عهده دارند در حالی که شوهرانشان در ایران مشغول کارند و نیازهای مالی خانواده را تأمین میکنند. این مسئولیت میتواند فشاری ناخواسته باشد که تنش زیادی بین زن و شوهر ایجاد میکند. وقتی شوهر برای ملاقاتهای چند ماهه به کانادا می‌آید متوجه میشود که کودکان به تدریج ولی به شکل مشخص و قطعی از فرهنگ ایرانی فاصله گرفته‌اند. شوهر - مسئولیت را به گردن زن می‌اندازد و به نا حق او را مورد بازخواست قرار میدهد. این مسأله میتواند به درگیریهای شدید و یا حتا جدایی بکشد.

حداقل در چهارچوب فرهنگی کشور ما - و احتمالاً کشورهای متعدد دیگر - وقتی کودکان از فرهنگ مادری خود دور میشوند و به اصطلاح غربی میشوند نه تنها پدر که کل جامعه هم مادر را مسؤول میداند و او را سرزنش میکند. این فشارهای خانوادگی و اجتماعی همانگونه که اشاره کردم زن را احتمالاً به شکل ناخواسته به حافظ فرهنگ و باورهای سنتی بدل میکند.

مسائل فوق - از یک طرف درک و پذیرش سریعتر و احتمالاً عمیقتر فرهنگ غرب و از طرف دیگر مسئولیت حفظ و گسترش فرهنگ سنتی و زبان مادری را به عهده داشتن - میتواند نقشهای جدید در پیش پای زنان بگذارد و باعث رشد آنها بشود و در عین حال اضطرابهای زیادی در زنان به وجود بیاورد و آنان را گیج و سرگردان کند

۶- عامل دیگری که به مسأله شدت میدهد این واقعیت است که برای بسیاری از زنان مهاجرت به معنای از قید و بندهای ظالمانه و غیر عادلانه قوانین قرون وسطایی رها شدن است. مهاجرت احساس آزاد شدن از چهارچوب و فرهنگ

پدرسالارانه ایجاد میکند. جامعه غربی حداقل در چهارچوب محدود سرمایه داری، امکان رابطه برابری بین زن و مرد ایجاد میکند و نقش اجتماعی بیشتری برای زن و قدرت بیشتری برای زن، چه در جامعه و چه در خانواده، در نظر میگیرد. مبارزات زنان در ایجاد این امکانات برابری نقش اساسی به عهده داشته است. این امکانات در ضمن اینکه امکان رشد را در خود دارند مسائل و مشکلاتی را هم در پی دارند. تصویری که ما در برابر خود داریم و در تجارب روزانه با آن روبرو میشویم همیشه تصویری زیبا نیست. تنشها و درگیریهای خانوادگی میتواند اوج بگیرد و این درگیریها عواقب خاص خود را برای زن، برای مرد و برای کل خانواده در بر دارد.

۷- همانگونه که گفتیم بسیاری از زنان برای اولین بار در خارج از خانه مشغول به کار میشوند. کار در محیط خارج از خانه باعث ایجاد ارتباطی نزدیک و مداوم بین زنان مهاجر و اعضای جامعه میزبان میشود. از طریق این ارتباطات زن با اشکال و امکانات جدید روابط خانوادگی و بین زن و مرد آشنا میشود، و به احتمال قوی چهارچوبهای جدید را قابل قبولتر میبیند و درصد تغییر روابط و مناسبات کهنه بر می آید.

خانمی ۴۲ ساله به من میگفت هیچ وقت در ایران مشغول به کار نبوده است و اکنون به خاطر شرایط اقتصادی خانواده مجبور به کار شده است. او در ضمن اینکه فشار وارده بر خود را بیشتر از سابق میدانست و از آن ناراضی بود، از امکانات جدید حاصله - و به خصوص رابطه ای بهتر و برابری با همسرش - راضی بود. او این روند را علی رغم مشکلاتش در مجموع مثبت میدانست.

برخورد درمانی با افرادی که برای حل مشکلات خانوادگی مراجعه میکنند، به نظر من، باید با احتیاط همراه باشد. در ضمن اینکه ما میتوانیم و باید در سطح اجتماع و جامعه شناسی خواستار تحول قطعی در چهارچوب و ساختار قدرت در خانواده باشیم و باید بر برابری کامل حقوق زن و مرد تأکید کنیم، در چهارچوب یک خانواده مشخص باید با دقت و مراقبت بیشتر برخورد کنیم. درواقع چهارچوب و محور اساسی دخالتهای فعالان در هر عنوانی - پزشک، مشاور و غیره- باید در جهت فراهم کردن امکانات رشد خانواده و اعضای خانواده باشد. خود اعضای خانواده، با توجه به توانایی هایشان، باید امکان تصمیم گرفتن در رابطه با میزان تغییر و سرعت دست یابی به آن تغییرات را داشته باشند. تصمیم گیری از طرف ما و تحمیل آن به اعضای خانواده و به خصوص زنان، کودک انگاشتن و ناتوان دیدن آنها است. در این راستا ما به عنوان درمانگر و مشاور در واقع نقش پدر سالارانه ای برای خود قائل شده ایم و تصمیم گیری درست را حق خود و در چهارچوب توان فکری خود دانسته ایم و آنرا به خانواده و به خصوص به زنان تحمیل کرده ایم. به چند نمونه میپردازم:

خانمی با سه بچه بارها مورد خشونت شوهرش قرار گرفته بود. بار آخر چون همسایه ها پلیس را صدا کرده بودند و پلیس جای کتک زدن شدید را دیده بود شوهر دستگیر شده بود. این زن سالها پیش لیسانس گرفته بود ولی در طی ۲۵ سال زندگی زناشویی در خانه اسیر بوده و توان حضور در اجتماع و به خصوص توان ایجاد درآمد و استقلال اقتصادی را از دست داده بود. در واقع مسأله اصلی او هنگامی که به پیش من آمد این بود که به او کمک کنم تا شوهرش را هرچه زودتر از زندان آزاد کند و به سر خانه و زندگی مشترک برگرداند.

در این مورد در ضمن اینکه نابرابری خانوادگی و شدت ظلم و ستم وارد بر این زن مشخص است، و حاصل این فشارها افسردگی شدید او میباشد، تنها از طریق کار مداوم و دراز مدت است که آن اعتماد به نفس ضروری در این زن ایجاد میشود تا با اتکاء به آن بتواند از این ارتباط نابرابر خارج شود و یا سهم و نقش بیشتری در مسایل اجتماعی و حل مشکلات خانوادگی پیدا کند. ایجاد استقلال اقتصادی نقش اساسی در ایجاد رابطه برابر خواهد داشت ولی ایجاد چنین استقلالی مستلزم کار طولانی مدت است.

در مقابل خانم دیگری به من مراجعه کرد که به تازگی با همسر و بچه هایش به کانادا مهاجرت کرده بودند. مسأله اولیه این خانم ناامیدی و سرخوردگی از بی عملی همسرش بود. ولی به سرعت مشخص شد که علی رغم این بی عملی همسر این خانم کنترل تمام تصمیم گیریها در مورد مسایل اساسی خانواده را به عهده گرفته است. این خانم توانسته بود به تدریج و به شکل منطقی در یک مدت ۱-۲ ساله توان خود را بالا ببرد، شغلی در خارج از خانه پیدا کند، استقلال اقتصادی بیشتری بیابد و از حق و حقوق خود و امکانات موجود اطلاع پیدا کند.

ندانستن این حق و حقوق معمولاً عواقب وخیمی به بار می آورد. مردی بدون آگاهی همسرش قصد جدایی داشت. برای ضربه زدن به همسرش تصمیم میگیرد روی خانه مشترک وامی بگیرد و امکانات آن وام را به ایران منتقل کند. در صورت موفقیت این مرد، این خانم میماند و بچه هایش بدون هیچگونه امکان مالی. خوشبختانه این خانم بعد از بحث و مشاوره با بانک تماس گرفت و به اطلاع آنها رساند که امکان جدایی خانوادگی وجود دارد. در نتیجه تقاضای وام این مرد رد شد و هنگام جدایی پولی که صرف خرید خانه شده بود به زن رسید تا با آن بتواند زندگی بهتری را برای خود و کودکانش تضمین کند. شوهر این خانم بدون فراهم کردن هیچگونه کمک مالی آنها را ترک کرد و بعد از جدایی از لحاظ مالی هیچگاه یاور آنها نبود. بدون حفظ خانه فوق الذکر این خانم میتوانست به دولت و به خانه های دولتی وابسته شود و کیفیت زندگی آنها سقوط وحشتناکی میکرد. خوشبختانه این خانم توانست کار مناسبی هم پیدا کند و در حال حاضر از شرایط نسبتاً مناسبی برخوردار است.

یادگیری قوانین جدید، یافتن امکانات جدید و در پیش گرفتن روشهای رفتاری جدید از طرف زن میتواند مقاومت شوهر را برانگیزد و باعث تنش در خانواده شود. این مسأله به خصوص اگر موقعیت اجتماعی - اقتصادی مرد در نتیجه مهاجرت نزول کند - که معمولاً میکند - بیشتر میشود. از طرف دیگر و با توجه به ریشه های مردسالارانه ای که در کشور ما حاکم بوده است مرد در مقابل به زیر سؤال کشیده شدن موقعیت خود به مقاومت دست میزند. به نظر میرسد که از مردی که تمام عمر در این چهارچوب غلط مردسالارانه عمل کرده است انتظار تغییر در مدت کوتاه داشتن دشوار است. به احتمال قوی این تغییر - اگر صورت بگیرد - امری است بسیار تدریجی و طولانی. این روند شاید چند سالی طول بکشد. این مرد ممکن است در مقابل تغییرات مقاومت کند که این خود میتواند به تنش و درگیری و در نهایت جدایی برسد. از طرف دیگر اگر زن بخواهد چنین تغییراتی را در مدت بسیار کوتاهی انتظار داشته باشد و یا آن را به خانواده تحمیل کند حاصل میتواند جدایی راهها و در نهایت جدایی زندگی مشترک باشد.

خانمی ۴۷-۴۸ ساله بعد از سالهای طولانی زندگی با همسرش تصمیم میگیرد از او جدا بشود. او اصرار داشت که همسرش قصد همراهی ندارد. من توصیه کردم که آن دو به همراه هم برای درمان و ایجاد تغییر در خانواده تلاش کنند. او نپذیرفت و خانه را ترک کرد. و حاصل چه است؟ این خانم به مدت یک سال به تنهایی زندگی کرد. علی رغم شور و نشاط اولیه و علی رغم آزادیهای اولیه ای که پیدا کرد به دلیل مشکلات اقتصادی خیلی سریع سرخورده شد. دید که با حقوق یک نفر کیفیت زندگی پایینتری پیدا کرده است. از طرف دیگر با تنهایی مداوم دست به گریبان بود. در نهایت تصمیم گرفت به زندگی مشترک برگردد. اگر زوجین دائماً در تنش و درگیری زندگی میکنند جدایی و طلاق میتواند تصمیم منطقی و ضروری باشد. اگر خشونت مکرر در زندگی وجود دارد و دلایل دیگری وجود دارد که زندگی مشترک را غیر ممکن میکند، باید امکان جدایی را در نظر گرفت. ولی قبل از گرفتن تصمیم نهایی باید با مشاورانی صحبت کرد و دید که آیا امکان بهبود روابط از طریق کار مشترک و درمانی وجود دارد یا نه؟

مرد، روشهای متفاوت بزرگ کردن کودکان و انتظار متفاوت از زندگی خود داشتن، تلقی و برداشت زن را در چهارچوب خانواده و اجتماع گسترش میدهد. از طرف دیگر مسؤولیتهای جدید و فشارهای تازه ای بر زنها وارد میشود. حاصل این امر برای هر زن متفاوت است و بستگی به تواناییهای درونی او، حد و حدود استقلال فکری او، میزان

استقلال اقتصادی و عوامل متعدد دیگری دارد. خوشبختانه در بسیاری از کشورهای غربی امکانات فراوانی در اختیار زنان گذاشته شده است. با استفاده از این امکانات شرایط رشد زنان در سطح جدیدتر و بالاتری مهیا میشود. در مجموع زنان بعد از مهاجرت از شرایط بهتری برخوردار میشوند. از طرف دیگر با توجه به درصد بسیار بالای جدایی در خانواده های مهاجر علت اصلی مهاجرت زیر سؤال میرود. اکثر خانواده ها برای رشد کودکان و امکانات بیشتر برای آنها و برای خانواده دست به مهاجرت میزنند ولی در موارد بسیاری نهاد خانواده و کودکان قربانی بزرگ مهاجرت میشود و این شاید تراژدی مهاجرت باشد. آمدیم، سخت کار کردیم و موفق شدیم ولی این روند باعث تلاشی خانوادگی و زندگی زناشویی ما شد. موفق شده ایم ولی تنهایییم.

خانمی از سویدن در رابطه با مطلب من در مورد مهاجرت مینویسد:

"من ۵ سال هست که به سویدن مهاجرت کرده ام! شکر، در اینجا، اون احترام و ارزشی که برای یک زن و به طور کلی یک انسان باید قایل بود رو دیدم، ارزش و احترام رو بیشتر اینجا دیدم تا در کشور خودم، در کنار خانواده خودم! و همچین آرامشی که اینجا دارم، در وطن خودم نداشتم، اما مهمترین و با ارزش ترین افراد زندگیم رو در این بهشت برین ندارم و اون خانواده است. من اینجا تنهام و تنها مشکلم دوری از خانواده است! غم بزرگی هر روز به دلم سنگینی میکنه و تنها درمان دردم، خانواده و آغوش پر مهر و محبت خانواده است! از طرفی، همه ما با خاطرات شیرین کودکی و جوانی زنده ایم، وطن هرچه تلخی داشت، اما خاطره زیبایی همه از اون داریم، از کوچه باغ های خاکی اش از دیوارهای گلی باغ های پر میوه اش، از جوی آبهای پر صداس که از تو کوچه باغ ها رد میشد و هزاران خاطره شیرین دیگه که میدونم همه هموطنان من این خاطره های زیبا رو دارند! اینجا این حس و حال رو همیشه داشت.

خانمی از انگلستان هم نظری مشابه دارد:

"تو ایران که بودم آدمهای افسرده بیشتری میدیدم. در ایران همه چیز داشتم، ماشین، کار خوب، دوستهای فابریک. اینجا که اومدم همه اونها رو از دست دادم. با هزار بدبختی دوباره از صفر شروع کردم. اونم در اوج تنهایی و دلنگی. مجبور شدم برای امرار معاش هر جور کار سبکی را قبول کنم. تجربیات بسیار تلخی را تجربه کردم. اما علی رغم همه اینها الان خوشحالم از راهی که انتخاب کردم. ارزش همه آن سختیها را داره. برابری، انصاف و عدالت را به معنای واقعی در اینجا میبینم. تمام چیزهایی که از دست داده بودم دوباره به دست میارم به علاوه آزادی به معنای واقعی. من وطنم را ترک نکردم، وطن منو از خاک خودش بیرون کرد... حاضر نیستم حتی یک ثانیه در ایران دوباره زندگی کنم".

در مقابل خانمی از تهران که پس از چند سال به کشور برمیگردد مینویسد:

"من یک دختر ایرانی هستم که پس از سالها شاید ۳۰ سال به ایران برگشتم - ۲ ساله بودم که ایران را ترک کردیم، تنها چیزی که میتونم بگم این هست که مریضی قرن [در سال] ۲۰۰۰ در تمام دنیا افسردگی است و ربطی هم به اینجا و اونجا نداره - من در ایران چهره های همه مردم را نگاه میکنم - همه ناراحت هستند - همین مشکل هم در اونجا هست با یک شکل دیگه که فرهنگ اروپایی محسوب میشه؟؟ خوشحالیشون رو حاضر نیستند به هیچ قیمت با تو قسمت کنند و دوست ندارند از ناراحتی و مشکلاتشون کسی باخبر باشه که نتیجه این دو رفتار در کنار هم - با دوری و سردی اجتماع... به عنوان یک آدمی که سالها مزه غربت رو کشیدم و در خانواده ایرانی و با فرهنگ اصیل ایرانی بزرگ شدم که شامل محبت - دوستی - برابری بوده و تمام اینها باعث شده که با یک روح زخمی برگردم و بخوام زندگی رو اینجا پیدا کنم ... اجازه بدید به تمام دوستان بگم: زندگی همه جا سخته. اگر میتونید در کشور خودتون جایی که به اون تعلق دارید و رشد کردید ادامه زندگی بدهید سعی کنید مهاجرت رو فراموش کنید و سعی کنید همیشه نیازتون از زندگی حد و حدود داشته باشه"